

# آرمانی ترین تصویر یک سلبیق

زهرا قربانی

دبیر

نوجوانه



بوی قهوه از بخاری که می‌کنم می‌پیچد توی دماغم. آسفالت کنار کافه را ترکانه اند و سمفونی بیبل و کلنگ راه انداخته اند و نمی‌گذارند تمرکز کنم یک سرمقاله مکش مرگ ما برای این شماره بنویسم. نمی‌دانم باید بگویم یا نه اما معمولاً وقتی شروع می‌کنم کلمات سرمقاله را کنار هم پیچیم بی علت و بی هوا بغض می‌گیرد و چه برسد به اینکه اینبار روضه می‌خواهم بخوانم. آدمیزاد وقتی توی بحران جسمی یا روحی گیر بی افتد، معده‌اش مدام تیز بکشد تا دردش بدود توی بدنش یا انگشت کوچک پایش محکم بخورد به لبه میل، یا مثلاً توی پیچ یک خیابان یک‌آشنای قدیمی دوست داشتنی ببیند یا حافظه بویابیش توی راهرو یک جای ناشناس پرتش کند به یک خاطره شیرین و تلخ، احتمالاً در تمام این موقعیت‌ها و اتفاقات مشابه یا گوش هایش کر می‌شود و چشم هایش کور و نمی‌فهمد چطور این صدم‌های ثانیه دارند طی می‌شوند یا اتفاقاً همه چیز را بلند تر می‌شنود و درشت تر می‌بیند و بیشتر به نظرش می‌آید. من از دسته دومم. حالا بوی قهوه و صدای بیبل مکانیکی و مته را در برخورد با آسفالت و بوی خاک بلند شده را بیش از حد معمول درکش می‌کنم و دارد پدرم را در می‌آورد. حتی از دور می‌توانم صورت زنی که روی صندلی روبه رو نشسته و مرد مقابلش کمی از چهره‌اش را ماسکه کرده است را دقیق تحلیل کنم. نمی‌دانم او آن صدم ثانیه‌ها بعد از انفجار همه چیز برایش متوقف شده یا کل درشت تر ولی اگر من بودم احتمالاً هیچ فکرش را نمی‌کردم پرستیزم را حفظ کنم و بنشینم روی میل و چوب دستم بگیرم که تا لحظه آخر باخت نداده باشم منتهی او شیرمرد خان یونس است و مثل من با یک بیبل مکانیکی آسمان در مغزش به زمین دوخته نمی‌شود و می‌گرنش عود نمی‌کند، او عادت دارد. عادت دارد که از خودش در لحظه آخر یک ابر سلبییتی می‌سازد. سلبییتی در معنای گولگی‌اش یعنی چهره، چهره‌هنری، ورزشی، جنگی و خوبیت ندارد که سنوار را یک سلبییتی حالادو چندان محبوب شده ندانیمش. از این‌هایی که حالا همه افتاده اند دنبال اینکه چشم‌های پوشانده شده‌اش را چاپ کنند روی لباسشان یا عکسش را بک گراند گوشی‌شان کنند. شیفته شدن هم آدم به آدم فرق دارد. یک آدم‌هایی هستند که نمی‌شود شیفته‌شان نشد. مثل آدم‌هایی که می‌دانند آمده‌اند چهره مفاهیمی مثل سلبییتی را تغییر دهند. همان‌هایی که می‌دانند آمده‌اند چه هنری را خرچش کنند و بروند. همان‌ها که انتخاب می‌کنند از بین چهره‌های مشهور معمولی و شات‌های پشت سر هم ویراق و دوربین‌های عکاسی یک ابر سلبییتی باشند و با یک سناریوی کارگردانی شده دقیق و ترازیک و در قامت یک بازیگر نقش یک حرفه‌ای جان بدهند.

## طرفدار دوآتشه

میلادا...بخش

تهران



پاسخ این سؤال که چه عواملی باعث می‌شود ما فن یک نفر شویم؟ کمی شاید چالش برانگیز باشد؛ چرا که یک پیشینه تاریخی دارد که به دوران یونان و روم باستان برمی‌گردد؛ آن زمان در یونان مکان‌هایی بود برای مسابقات المپیک، در آنها مسابقات و اجتماعات گوناگونی صورت می‌گرفت که هواداران در استادیوم‌ها و معابد سرودها و شعرهای مختلفی را برای تیم یا ورزشکار مورد علاقه خود می‌خواندند و از آنها حمایت می‌کردند، اما در روم باستان چطور به حمایت و هواداری می‌پرداختند؟ در بازی‌های گلادیاتوری و مسابقات ارا به سواری کاملاً مشهود بود. شاید در همین زمان بود که طرفدارهای به اصطلاح

## هواداری یابی طرفی

حدیث مولایی

تهران



من هیچ‌گاه فن کسی نمی‌شوم؛ زیرا دلیلی نمی‌بینم که بخواهم به فردی که مانند من فقط یک انسان عادی، هرچند معروف است، بها دهم و صرف این‌که به برخی افراد هنرمند و معروف علاقه‌مندم و سبک کاری‌شان را دوست دارم، دلیل نمی‌شود که به خاطر علاقه‌مند بودن به سبک کاری و زندگی فردی بخواهم زندگی‌مان را مانند او کنیم و از فردی عادی اما معروف در جوامع طرفداری کنیم. شاید یکی از دلایل این‌که علاقه‌ای به فن کسی بودن ندارم، این است که برخی افراد زندگی خود را صرف هواداری افراد یا تیمی می‌کنند که تأثیری در زندگی‌شان ندارد؛ طوری که برخی دیگر آنها را الگوی

دوآتشه نمایان شدند که امروزه آنان را به (فن) می‌شناسیم؛ این افراد در محافل و میدان‌های مسابقه از گلادیاتور یا ارا به سرور محبوب خود حمایت می‌کردند. همین علاقه شدید مردم حتی در سطوح بالاتر علاقه‌مندی رهبران اجتماع باعث شد که این مسابقات تأثیرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جامعه به همراه داشته باشند. آرام آرام این مجالس و مسابقات در قرون نوزدهم و بیستم با پیشرفت تکنولوژی و به وجود آمدن پدیده‌هایی نظیر سینما در فرهنگ و ورزش‌هایی همچون فوتبال شکل امروزی به خود گرفتند و مخاطبان ارتباط عمیقی با افراد مشهور که سلبییتی لقب گرفته‌اند، برقرار کردند؛ حتی عده‌ای از این فن‌ها به نقطه‌ای رسیدند که از آن شخص معروف، احساس منحصربه‌فرد بودن و تعلق خاطر داشتن می‌کردند که امروزه ما شاهد این احساس در بسیاری از جوانان هستیم که چگونه به یک سلبییتی ابراز علاقه می‌کنند و حتی حاضرند برای او بمیرند یا به زعم‌شان اگر او نباشد آنان نیز

کاری و حتی سبک زندگی‌شان قرار می‌دهند.

در چنین جمع‌هایی که افراد حتی از زندگی خود به خاطر فن بودن می‌زنند، ترجیح می‌دهم من آن شخص بی‌طرف جمع باشم و فقط در حد دوست داشتن سبک کاری کسی از او حمایت کنم، نه بیشتر!

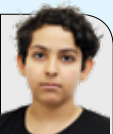
خیلی کارها در زندگی روزمره خود انجام می‌دهیم که ممکن است تأثیری در زندگی‌مان نداشته باشد، اما من معتقدم طرفدار و فن کسی بودن نه تنها تأثیر مثبتی نمی‌تواند در زندگی‌اش بگذارد، بلکه می‌تواند با صرف کردن وقت، جلوی پیشرفت او را بگیرد. اینکه کسی را الگوی خود قرار بدهیم خوب است اما از نظر من شخصی انقدر کامل نیست که بخواهیم او را الگوی زندگی خود قرار دهیم.

به نظرم هر کس برای خود سبک زندگی خاصی دارد و لازم نیست که بخواهد زندگی دیگری را پیش بگیرد و مانند او باشد زیرا هیچ‌کس بی‌نقص نیست و برخی انقدر غرق علاقه‌ای افراطی خود به شخص معروف

## طرفدار مقلد

محمد حسین غفاری

تهران



در برخی مواقع افراد، شخصیتی اجتماعی یا مشهور را دوست می‌دارند و او را فردی قابل ستایش می‌دانند اما نکته مهمی در این سؤال نهفته است که این به اصطلاح طرفداری، چه پیامدهایی به همراه دارد؟ نوجوانی را تصور کنید که به تازگی در حال آشنا شدن با وجوه مختلف زندگی ست. بیشتر از هر زمان دیگری از بستر خانواده‌اش فاصله گرفته و کمی گیج و سرگردان است. در همین میان فردی را در فضای مجازی پیدا می‌کند. خواننده‌ای غربی و مشهور که طرفداران زیادی دارد. از آهنگ‌های او خوشش می‌آید و آنها را هنر می‌نامد. احساس می‌کند که آهنگ‌های این خواننده، با او هم‌کلام است و با گوش دادن به آن‌ها، احساس می‌کند که دیگران درکش می‌کنند. نوجوان ما هم کم‌کم شبیه او لباس می‌پوشد، شبیه او حرف می‌زند و خلاصه کشته مرده‌اش می‌شود. شاید تمام حرف‌های آن خواننده، حرف‌های او نباشد اما در هر حال او آنها را

نیستند که تقریباً از معایب فن بودن به‌شمار می‌رود.. اما فن شدن ویژگی‌هایی دارد که اگر از حدود خود فراتر روند، گرفتار معایبی می‌شود که گفته شد؛ دانش عمیق، توجه به جزئیات و اشتیاق زیاد از جمله این ویژگی‌هاست که هر روز خلافت‌نازه‌تر از دیروز رنگ خلاقیت خود را تغییر می‌دهند و دنیا را هوادار خود می‌سازند.



شده‌اند که ویژگی‌های منفی او را به شکل مثبت دیده و یا آن را نادیده می‌گیرند. بنابراین از نظر من هوادار و طرفدار کسی بودن تا زمانی درست است که زندگی‌مان را صرف او نکنیم.



پذیرفته و به تمامی آنها عمل می‌کند. و همین‌گونه است که به خاطر تقلید از شخصیتی مشهور، از فرهنگ، دین و خانواده‌ی خود جدا شده و تمامی باورهایش زیر و رو می‌شود... و همین تقلید است که مرا به کلی از مفهوم طرفداری می‌ترساند. تقلید از دیگران لزوماً کار بدی نیست اما باید به یاد داشته باشیم که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که هیچ‌کس بی‌نقص نیست و تنهاتفاوت افراد مشهور با دیگران این است که آنها تمامی باورها و عقایدشان را با دیگران در میان می‌گذارند. پس تقلید صد درصدی از فردی دیگر، یعنی پذیرفتن نقص‌های او به عنوان ویژگی‌های خودمان، آن هم بدون اینکه به درستی یا نادرستی آن ویژگی‌ها ببیندیشیم.



## تو واقعاً طرفداری؟

سارا یزدانی

خمینی‌شهر



این روزها دو نوع طرفدار پر و پا قرص یک شخصیت، هنرمند یا خواننده داریم. عده‌ای سبک کاری فرد برایشان خوشایند است. و در حیطه همین امور از وی جانبداری می‌کنند. برای مثال سبک فلان خواننده و یا بازی فلان بازیگر قوی و گیرا است. اما دسته دومی نیز وجود دارند که نوع دیگری به شخصیت مشهور، ابراز لطف و مهربانی می‌کنند اما من گمان می‌کنم این ابراز لطف، گاهی از کوره در می‌رود و بی‌حد و مرز می‌شود. آن هنگام است که من برای خانواده آن هنرپیشه، احساس نگرانی می‌کنم. چرا که این طرفدار و فن فردی بودن به حدی رسیده که حجم انبوهی کلیپ با موسیقی باکلام و

